

نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت از منظر آیت الله جوادی آملی

دریافت: ۸۹/۳/۲۹ تأیید: ۸۹/۵/۶ علی مجتبی زاده*

چکیده

در بحث ساختارهای نظام اسلامی سه محور عناصر نظام اسلامی، مرزهای نظام اسلامی و شبکه قدرت، تبیین شده و به کارویژه‌های نظام اسلامی نیز با ترسیم حوزه اختیارات ولی فقیه اشاره شده است. به طور کلی از دیدگاه آیت الله جوادی آملی، ساختار حکومت اسلامی بر اساس نظام امامت و ولایت استوار می‌باشد و در عصر غیبت، فقیه جامع شرایط به عنوان نزدیک‌ترین فرد به امام معصوم علیه السلام، رهبری و ولایت امر را برعهده دارد. حقیقت چنین حاکمیتی، حاکمیت وحی و قانون الهی در عصر حضور و ولایت فقاقت و عدالت در عصر غیبت خواهد بود. مشروعیت چنین حکومتی بر اساس نصب و اذن الهی می‌باشد و مردم، هر چند نقشی در مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی ندارند، اما برپایی و تشکیل حکومت اسلامی، نیازمند همراهی و پذیرش مردم است. از این رو، اسلامیت نظام اسلامی به مقام ثبوت و جمهوریت آن به مقام اثبات باز می‌گردد. در این نوشتار، این مسأله از منظر آیت الله جوادی آملی، با بهره‌گیری از مدل تحلیل سیستمی ترسیم گردیده است.

واژگان کلیدی

نظام سیاسی اسلام، ولایت فقیه، مدل تحلیل سیستمی

* محقق حوزه علمیه و کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه باقر العلوم.

مقدمه

حضرت آیه‌الله جوادی آملی، یکی از علما و اندیشمندان برجسته اسلامی معاصر است که با رویکرد فلسفی و کلامی و با نگاهی نو و از منظری خاص به طرح مباحث اندیشه سیاسی پرداخته است. این مباحث می‌تواند راهگشای مباحث اندیشه سیاسی اسلام باشد. در این نوشتار بر آن شدیم که نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت را از منظر ایشان تبیین و تحلیل کنیم و در این راستا به منظور انسجام و تنظیم مباحث از مدل تحلیل سیستمی بهره گرفته‌ایم. بر اساس این مدل تحلیلی، «نظام سیاسی، مجموعه‌ای به هم پیوسته از فعالیت‌های سیاسی تلقی می‌شود که هر کدام به تنهایی بخشی از نظام سیاسی را تشکیل داده، نهادها و گروه‌های معینی را شامل می‌شود. این ویژگی سیستم سیاسی را عناصر ساختاری یا به‌طور کلی «ساختار» نظام سیاسی می‌نامند. در مقابل، نوع روابط تعریف‌شده بین ساختارهای موجود در درون نظام سیاسی را، کارکردهای همان ساختارها یا به‌طور خلاصه «کارویژه»های نظام سیاسی می‌نامند» (فیرحی، ۱۳۸۴: ۱۵).

البته پیش از هرگونه تحلیل در مورد ساختارها و کارویژه‌های نظام سیاسی اسلام و تبیین نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت از دیدگاه ایشان، بررسی ضرورت تشکیل نظام سیاسی اسلام و اهداف آن به‌عنوان مقدمه و منبع تغذیه‌کننده نظام سیاسی ضروری می‌نماید؛ زیرا تحلیل ادله، نخستین و بنیادی‌ترین مرحله در شکل‌گیری نظریه دولت در اسلام است و اختلاف نظر در ادله و مبانی آنها، اغلب موجب اختلاف در ساختار و کارکرد دولت اسلامی می‌شود.

۱- ضرورت تشکیل نظام سیاسی اسلام

آیه‌الله جوادی آملی، بحث ضرورت تشکیل حکومت اسلامی را از ضرورت وجود نظم و قانون در جامعه آغاز می‌کند و به ضرورت وجود دین، قانون الهی و حکومت در اسلام می‌رسند.

الف - ضرورت نظم و قانون در جامعه

اصل وجود نظم و قانون در جامعه، امری ضروری می‌باشد و «هیچ عاقلی نمی‌تواند بپذیرد که جامعه انسانی، بدون نظم و قانون باشد. وجود قانون، اگر چه سبب محدودگشتن

انسان و کم‌شدن آزادی او گردد، ضرورت دارد و انسان اگر چه بر اساس فطرتش موحد است و عبودیت ذات اقدس اله را می‌پذیرد، ولی بر اساس طبیعتش، استخدامگر و بهره‌جوست و اگر او را بر اساس طبیعتش رها کنند، بر مبنای استخدام دیگران حرکت می‌کند و از آنجا که نیازهای فراوان دارد و به‌تنهایی قادر نیست خواسته‌های خود را تأمین کند، از هر چیز و از هر شخصی بهره می‌جوید و آنها را به خدمت خود درمی‌آورد. بدیهی است که جامعه‌ای متشکل از انسانهایی این چنین، اگر دارای نظم و قانونی درست نباشد، تزاحم و درگیری و هرج و مرج و فساد، آن را نابود خواهد ساخت.

بنابراین، باید نظامی حاکم باشد تا هیچ‌کس خود را بر دیگری تحمیل نکند و تنها در سایه این نظم عادلانه است که جامعه شکل می‌گیرد و حیثیت اجتماعی افراد انسان، ظهور می‌کند و حیات اجتماعی آنان تحقق می‌یابد و از زندگی حیوانی و نباتی ممتاز می‌گردد. بدون نظم، هرج و مرج بر جامعه بشری حاکم می‌گردد و سعادت انسان بر باد می‌رود» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۵۰-۵۲).

البته نوع نگاه ما به انسان و جهان هستی، در نوع قانون مورد نیاز انسان و جهان، بسیار تأثیرگذار است. نیاز به قانون در نظامهای غیر دینی که بر پایه انسان‌شناسی و جهان‌بینی مادی استوار است با نظامهای دینی که بر پایه انسان‌شناسی و جهان‌بینی الهی و توحیدی مبتنی هستند، متفاوت می‌باشد.

در نظامهای غیر دینی که تفسیری مادی از انسان و جهان ارائه می‌دهند، نیاز به قانون به‌منظور حفظ نظم و اداره امور جامعه و پرهیز از هرج و مرج بوده و از جامعه ناشی می‌شود. ولی در نظامهای دینی که بر پایه جهان‌بینی الهی شکل گرفته‌اند، ضرورت وجود قانون از جامعه ناشی نمی‌شود؛ بلکه انسان برای رسیدن به سعادت مادی و معنوی و کمال خویش نیازمند قانون است. از این رو، «در نظام الهی و اسلامی، قانون بر جامعه مقدم است؛ در حالی که در نظامهای غیر الهی، نیاز جامعه، قانون را می‌سازد. بر این اساس، در نظام اسلامی، انسان محتاج قانون است - فرد باشد یا جامعه - لیکن چون ظهور و تجلی زندگی قانونی در میان جمع است، نیاز به نبوت و قانون و مانند آن در جامعه انسانی مطرح می‌شود؛ وگرنه یک انسان در همه ابعاد زندگی، نیازمند قانون و آورنده آن از طرف پروردگار است؛ یعنی همان‌طور که جامعه به قانون نیاز دارد، فرد هم نیازمند قانون است. بر همین اساس خداوند اولین انسان - یعنی حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام -

را با قانون آفرید.

بنابراین، بشر هرگز بی‌قانون رها نمی‌شود و فقط اجتماع، عامل نیاز به قانون نیست؛ بلکه کسی که بر اساس جهان‌بینی الهی در جهان هستی، خود را مسافر و زندگی‌دنیایی خود را مقدمه‌حیات جاوید آخرت می‌داند، بر این باور است که برای یک لحظه هم معدوم نمی‌شود. حتی چنین نیست که انسان با مرگ، معدوم و سپس در معاد و جهان آخرت زنده شود و مرگ به معنای فاصله‌شدن عدم میان این متحرک و آن هدف نیست. انسان زندگی را با «کدح» آغاز می‌کند تا به ملاقات پروردگار خویش رسد: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق (۸۴): ۶).

او پیوسته قوه‌ای را به فعلیت تبدیل می‌کند و از سرایی به سرای دیگر برده می‌شود و در عالم طبیعت باید ره‌توشه سفر به سرای ابدی را فراهم کند. قهراً در همه مراحل پنج‌گانه - عقاید، اخلاق، اعمال فردی، نحوه ارتباط به جهان طبیعت و نحوه انتفاع از منابع و مواهب طبیعی - خود را بنده خدا دانسته و قوانین الهی را پذیرفته و به آن گردن می‌نهد» (جوادی آملی، ۱۳۸۷ (الف)، ج ۱۷: ۸۶-۸۷).

ب- ضرورت قانون الهی و نیاز به دین

با روشن شدن ضرورت وجود نظم و قانون در جامعه، ضرورت وجود قانون الهی و دین در جامعه برای هدایت و سعادت مادی و معنوی افراد آشکار می‌گردد؛ زیرا روشن است که «نظم، بدون قانون تحقق نمی‌یابد و قانون صحیح، قانونی است که همه جنبه‌های هستی انسان در آن ملحوظ گشته و برای شکوفایی استعدادهای انسان، برنامه‌ریزی درستی در آن شده باشد و چون بشر، گذشته از بدن مادی و حیثیت هلوغ‌بودنش، دارای روح الهی و فطرت توحیدی و نفس ملهمه به فجور و تقواست، بی‌شک علاوه بر کارهای غریزی، دارای ابعاد اخلاقی است و برتر از آن، واجد جنبه‌های اعتقادی می‌باشد. اگر قانونی فقط جنبه‌های طبیعی و عملی او را رعایت کند و ابعاد اخلاقی و یا اعتقادی او را نادیده گیرد، چنین قانونی، شایسته جامعه انسانی نیست و نمی‌تواند انسانها را به سعادت نهایی برساند» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۵۲).

از آنجا که «قافله انسانی جزئی جداافتاده از تافته‌های اجزای جهان نیست؛ بلکه جزئی از اجزای منسجم جهان است که به اندازه خود در آن اثر می‌گذارد و از آن اثر

می‌پذیرد، کسی می‌تواند انسان را راهبری کند که او را به‌خوبی بشناسد و از رابطه او با جهان آفرینش با خبر باشد و چون تحقق ربط، فرع تحقق طرفین است، شناخت رابطه انسان با جهان نیز متفرع بر شناخت طرفین و از جمله متفرع بر شناخت جهان است. کسی که انسان و جهان را نیافریند، نه انسان‌شناسی راستین و نه جهان‌شناسی اصیل است. پس تنها آن کس که انسان و جهان را آفریده است، به انسان و جهان و ربط و پیوند این دو، شناخت و آگاهی تمام داشته و در نتیجه از توان هدایت و راهبری انسان برخوردار است؛ چنانکه همان مبدأ وحید، تنها مصدر صالح برای هدایت مجموعه جهان و راهنمایی تمام اجزای آن خواهد بود؛ به‌گونه‌ای که هیچ کدام از هدف خود محروم نشده و مزاحم رهیابی دیگران به هدف نگردد و آن کس، جز ذات اقدس اله نیست» (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۱۱-۱۱۲).

از این رو، «انسان هیچ‌گاه و در هیچ حالتی بی‌نیاز از دین نیست؛ بلکه همیشه و در همه موارد، چه آن‌گاه که یک فرد است و چه آن هنگام که در اجتماع زیست می‌نماید و به‌عبارت دیگر، در تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی خود نیازمند آن است. بنابراین، ضرورت وجود دین از آن‌گاه که اولین آدم، پای به عرصه طبیعت می‌گذارد تا آن‌گاه که آخرین آنها از طبیعت رخت برمی‌بندد، ثابت و برقرار است؛ زیرا ضرورت دین از لحاظ قرآن کریم، تنها برای تأمین سعادت اجتماعی و ایجاد جامعه برین و تنظیم روابط متعادل و تدوین قانون حق‌محور و سایر مسائل مربوط به زندگی جمعی نیست تا شامل اولین فرد زنده روی زمین یا آخرین فرد باقی روی کره خاک نشود؛ بلکه [از دیدگاه قرآن کریم] بشر را خواه فرد و خواه جمع نیازمند به دین می‌داند و تأمین سعادت او را، چه در صورت فردی و چه در صورت جمعی، مرهون وحی به‌شمار می‌آورد» (همان: ۱۲۹).

ج - ضرورت حکومت اسلامی

از نظر ایشان، ماهیت احکام اسلام به‌خوبی ضرورت تشکیل حکومت را ترسیم می‌کند؛ زیرا «با یک نگاه اجمالی به مجموعه احکام اسلام، روشن می‌شود که روح جمعی، در همه احکام اسلام منتشر و مفروش است؛ همان‌گونه که گلاب در برگ گل، مفروش و منتشر گشته است و همان‌گونه که با گرفتن گلاب از گل، برگهای گل، فاقد طراوت و عطر پویا و منظره زیبا می‌شود، اگر از احکام اسلامی، دستورهای اجتماعی

آن، دور و از مسلمانان، روح جمعی آنان گرفته شود، بی‌خاصیت می‌گردد» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۶۸).

بنابراین، «اگر اسلام، نظارت و ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و دفاع دارد و اگر حدود و مقررات و قوانین اجتماعی و جامع دارد، این نشان می‌دهد که اسلام یک تشکیلات همه‌جانبه و یک حکومت است و تنها به مسأله اخلاق و عرفان و وظیفه فرد نسبت به خالق خود یا نسبت به انسانهای دیگر نپرداخته است. اگر اسلام، راه را به انسان نشان می‌دهد و در کنارش از او مسئولیت می‌طلبد و اگر اسلام آمده است تا جلوی همه مکتب‌های باطل را بگیرد و تجاوز و طغیان طواغیت را در هم کوبد، چنین انگیزه‌ای، بدون حکومت و چنین هدفی بدون سیاست، هرگز ممکن نیست. خدای سبحان درباره اسلام و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه (۹): ۳۳). خدای تعالی رسولش را با هدایت و دین حق اعزام نمود تا مردم را در همه ابعاد زندگی هدایت کند و بساط هر طاغوتی را برچیند و دینش را بر تمام مرامها و حکومت‌ها و نظامها پیروز گرداند. اسلام از آن جهت که دینی الهی است و از آن جهت که کامل و خاتم همه مکتب‌هاست، برای اجرای احکامش و برای ایجاد قسط و عدل در جامعه، حکومت و دولت می‌خواهد؛ برای نبرد با طاغوت و ستیز با ظلم و تعدی طاغوتیان، حکومت و حاکم می‌خواهد. اسلام بی‌حکومت و بی‌اجرا، قانون صرف است و از قانون که «سوادى بر بیاض» است، به‌تنهایی کاری ساخته نیست» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۷۵-۷۶).

«ضرورت حکومت اسلامی، ضرورت تعیین حاکم اسلامی را به‌همراه دارد؛ زیرا برای اجرای احکام و دستورات اسلام، صرف وجود قانون الهی و حکومت اسلامی کافی نیست و نیاز به مجریانی است که این قوانین را به‌طور دقیق اجرا کنند که این مجریان باید از سوی خداوند برگزیده شوند؛ زیرا بر اساس بینش توحیدی، تنها کسی که بالاصالة حق ولایت و سرپرستی انسان و جامعه بشری را دارد، خالق انسان و جهان است و از میان انسانها، آن کسی می‌تواند جانشین خداوند باشد و از سوی او بر مردم حکومت کند که خداوند به او اذن داده باشد و برای آنکه وحی خداوند بر جامعه بشری حکومت کند، خداوند این اذن را به کسی سپرده است که در مقام علم و عمل، عصمت داشته باشد؛ یعنی هیچ خطا و لغزشی از او در علم و عملش رخ ندهد که در

این صورت، علم و عملش مطابق و تابع علم و عمل خداوند بوده و در نتیجه، حاکمیت او، حاکمیت الهی خواهد بود» (همان: ۹۶-۹۷).

بر این اساس، حقیقت حکومت و حاکم اسلامی به حاکمیت وحی و قانون الهی باز می‌گردد. «در قرآن کریم، خدای تعالی به رسول‌الله ﷺ فرمود: «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء(۴): ۱۰۵)؛ تو مبعوث شده‌ای تا به‌عنوان حاکم در بین مردم حکومت کنی؛ اما نه به میل و اراده و فکر خود، نه به آنچه می‌بینی، بل به آنچه از وحی می‌یابی. آنچه را که خداوند تعالی به‌وسیله وحی به تو نشان داد، بر اساس همان حکومت کن و بس. چون جهان را خدا آفرید، همان آفریننده باید جهان را پیروراند؛ چرا که او «رب العالمین» است و تنها خداست که ولیّ و حاکم بر انسانهاست و آنان را می‌پروراند و از راه وحی، مدبّر و مربّی انسان است. خداوند سبحان برای اینکه جامعه بشری را جز به دست وحی نسپارد، رسول‌الله ﷺ را در سه مرحله، معصوم و مصون از خطا و لغزش قرار داد و او را به مردم معرفی نمود و آنگاه فرمود: تو وحی را بیاب و از راه وحی بر مردم حکومت کن؛ یعنی بگذار وحی حکومت کند» (همان: ۹۴).

د- ضرورت حکومت در عصر غیبت

اگر ضرورت حکومت را در ماهیت احکام اسلام دانستیم و صدر و ساقه شریعت را بیانگر این ضرورت یافتیم، این ضرورت، مختص به زمین و یا زمانی خاص نبوده و دامنه و گستره آن، زمان عدم دسترسی به حاکم معصوم را نیز فرا می‌گیرد؛ زیرا در هیچ زمانی بشر، بی‌نیاز از قوانین الهی و مجریانی که منصوب از ناحیه او هستند، نمی‌باشد. اگر در زمان غیبت، مردم به‌خود واگذار شده باشند، باز به‌دلیل خطا و دخالت هوی، زمینه پیدایش هرج‌ومرج فراهم می‌شود و جامعه، چهره نظم انسانی خود را از دست می‌دهد. از این‌رو، در این زمان نیز باید قوانین کلی‌ای که از طرف وحی برای تمشیت امور اجتماعی مردم ابلاغ شده‌اند، از اعتبار کافی برخوردار بوده و اجرا شوند. اجرای این قوانین، نیازمند مجریانی است که هر چند معصوم نیستند، ولی آشنایی و آگاهی لازم از مسائل و دستورات دینی را داشته و از عدالت و تقوا برخوردار هستند و در اجرا، برهان یقینی بر حجیت و مؤمن‌بودن مجاری ظنی آن در هنگام خطا و عدم اصابت به واقع قائم باشد.

بر این اساس، «در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام، همه حقایق و اصولی که در دو عصر قبل (عصر رسالت و امامت) وجود داشت، محفوظ است. آنچه در عصر بعثت از اسلام بود با همه خصوصیات آن تا ظهور حضرت حجت؛ مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ماندگار است. بنابراین، سعه ظرف زمان به تعطیل احکام یا نسخ تعالیم نخواهد انجامید. پس طولانی شدن غیبت امام زمان، نباید باعث انزوای اسلام و در نتیجه، سبب عزلت مسلمانان در صحنه بین الملل گردد. لازم است که تعالیم دین برای همیشه در میان مسلمانان با عقاید و اخلاق و احکام فقهی و حقوقی آنان عجین باشد؛ زیرا انسان به دور از دین الهی، موجودی فرومایه است و عامل به تعالیم و احکام دین، انسانی کریم است. پس انسان، همیشه به تعالیم و احکام و مقررات دین الهی نیازمند است و از طرفی او موجودی معصوم از لغزش و خطا و اشتباه نیست» (جوادی آملی، ۱۳۸۷ (الف)، ج ۱۷: ۴۴۱-۴۴۲).

به راستی «می توان پذیرفت که اسلام برای آن صدها سال پس از غیبت امام تا کنون و این سالها یا سده ها یا هزاره هایی که تا ظهور آن یگانه دوران در پیش است، برنامه ای برای اجرای احکام خویش نداشته باشد؟ آیا دین در پی عدم حضور امام معصوم، تعطیل و عقاید آن، پنهان و احکام و حدود آن، درون کتابخانه ها بر جا مانده و مرزهای عزت اسلامی و حیثیت اعتقادی، تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی مسلمانان، بدون مرزبان و این قافله بزرگ با آن همه گنجینه های ارزشمند، بی ساربان، رها شده است؟ چنین نظریه ای به وضوح، ناصواب است و غیر عاقلانه؛ زیرا تصور تعطیل طولانی دین در ادوار ممتد غیبت که در میان دو دوره حضور معصوم واقع می شود، مستلزم ناتوانی و ناکارآمدی احکام خدا برای اداره بشریت در همه دورانهاست و این سخن، هم با بدیهیات عقلی ناسازگار است و هم با مسلمات قرآنی و روایی. پس جامعه اسلامی تا دامنه قیامت، نیازمند امام معصومی است که در سایه او برکتها تأمین شود و این قافله نور در زمان حضور قافله سالار خود به شیوه ای و به هنگام غیبت او به شیوه ای دیگر، سیر ملکوتی خویش را ادامه دهد» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۴: ۳۷۰).

۲- فلسفه و اهداف حکومت اسلامی

در حکومت دینی، رهبری و مدیریت جامعه، ابزار و وسیله ای برای دین است. از این رو، هدف آن مستقل از اهداف دین نیست؛ یعنی حکومت، ارزش مستقلی ندارد؛

بلکه ملاک ارزش‌گذاری آن بر اساس میزان اثرش در اجرای اهداف دین است. حکومت دینی دو هدف عمده‌نهایی و میانی دارد که در طول یکدیگرند.

الف - هدف میانی

«هدف میانی حکومت دینی، اهتمام به اجرای عدالت در جامعه است. خداوند در این باره می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» (حدید(۵۷): ۲۵)؛ ما پیامبران را با معجزه و ادله روشن فرستادیم و با آنان کتاب آسمانی را - که دربردارنده مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین حقوقی و عملی است - نازل کردیم تا مردم به عدل و داد قیام کنند و آهن را که وسیله سختی است، فرو فرستادیم تا به یاری‌اش طاغیان، دفع شده و حریم عدالت رعایت شود.

اجرای عدالت - که وظیفه و هدف همه پیام‌آوران و زمامداران دینی است - از زمینه‌ها و شرایط قطعی هدف نهایی حکومت دینی به‌شمار می‌آید» (جوادی آملی، ۱۳۸۱(ب): ۲۶-۲۷). به‌طور کلی، رعایت حقوق فرد و جامعه و تأمین همه مظاهر تمدن از فروعات هدف نهایی حکومت دینی (نورانی‌شدن افراد جامعه) محسوب می‌گردد.

ب - هدف نهایی

هدف غایی حکومت، تعالی یافتن و نورانی‌شدن انسان است. این هدف که هدف والای رسالت و نزول قرآن معرفی شده است، غرض اصلی حکومت دینی اسلام را رقم می‌زند: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (ابراهیم(۱۴): ۱)؛ قرآن کتابی است که ما آن را به‌سوی تو فرستادیم تا مردم را از هر تیرگی و تاریکی‌ای، برهانی و آنان را به نور برسانی.

«بر این اساس، باید حکومت الهی، شرایط لازم را برای نورانی‌کردن جامعه انسانی و رهایی آن از ظلمت‌ها فراهم کند. انواع انحرافات فکری و عقیدتی و اخلاقی و آلودگی به هواهای نفسانی و ابتلا به وسوسه‌ها و دسیسه‌ها، از ظلمت‌هایی است که حکومت دینی باید برای برچیدن زمینه‌های آن تلاش کند تا آحاد جامعه در پرتو رهایی از چنین تیرگی‌هایی به صراط مستقیم حق دست یابند» (جوادی آملی، ۱۳۸۱(الف): ۲۶).

«تجلی‌گاه اهداف نهایی و میانی حکومت دینی، مدینه فاضله‌ای است که افراد جامعه به یمن تمسک به دین، آن را ایجاد کرده، از وجودش بهره می‌برند. مردم سرزمینی که در پرتو تعالی یافتن و عدالت، از ثمرات قطعی اهداف دین - از قبیل پیشرفت مطلوب اقتصادی، امنیت و آزادی - برخوردار می‌شوند و در پرتو چنین اموری با بهره‌مندی از جامعه‌ای سالم و معتدل، به‌سوی تحقق خواسته‌های الهی قدم بر می‌دارند، آنها با استفاده از آزادی واقعی و هماهنگ با فطرت، می‌توانند بندهای ظلمانی هواهای نفسانی و گناهان را از وجود خود باز کنند و به ذات اقدس الهی نزدیک شوند. آنان به‌کمک امنیت فراگیر به آرامش خاطر - که شرط مهم زندگی موفقیت‌آمیز است - دست می‌یابند و با بهره‌مندی از اقتصاد کارآمد، پویا و سالم، چهره زشت فقر، تنگدستی و احتیاج به بیگانگان را از حیات طیب و پاکیزه خود دور می‌کنند» (همان: ۲۷-۲۸).

پس از روشن‌شدن ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و اهداف آن، به تبیین ساختارهای نظام سیاسی اسلام از دیدگاه آیه‌الله جوادی آملی می‌پردازیم.

۳- ساختار نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت

از دیدگاه آیه‌الله جوادی آملی، ساختار کلی نظام سیاسی اسلام، بر اساس نظام امامت و ولایت استوار شده است. در چنین نظام سیاسی ای قوانین از ناحیه خداوند تنظیم شده است و به‌منظور تحقق حاکمیت وحی الهی، امام معصوم علیه السلام در زمان حضور و نزدیک‌ترین فرد به او در زمان غیبت، عهده‌دار رهبری و هدایت جامعه می‌باشند.

در ادامه، در سه محور کلی، ساختار نظام سیاسی اسلام از نظر ایشان را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف- عناصر نظام اسلامی

منظور از عناصر نظام اسلامی، مجموعه‌ای از نهادها و گروه‌هایی است که بنای دولت اسلامی را تشکیل می‌دهند.

اول - رهبری نظام اسلامی در عصر غیبت

عناصر اصلی و محوری نظام اسلامی، رهبری نظام اسلامی است. حقیقت رهبری نظام اسلامی، به حاکمیت دین و مکتب برمی‌گردد؛ زیرا حاکم اسلامی - چه امام معصوم - در

عصر حضور و چه ولی فقیه در عصر غیبت - مأمور اجرای قانون الهی است. روشن است که برای دستیابی به اهداف متعالی و نورانی شدن انسانها و کسب لیاقت مقام خلیفه‌اللهی، تنها وجود قوانین جامع، کامل و معصومانه و خالی از هرگونه جهل و هوس، کافی نبوده و قانون بدون اجرا نمی‌تواند جامعه را به سرمنزل مقصود هدایت نماید؛ بلکه در کنار این قوانین، به وجود مجریانی نیاز است که این قوانین را در جامعه به‌طور کامل اجرا نمایند و به‌یقین حکومتی که به‌دنبال تأمین سعادت مادی و معنوی انسانهاست و متعالی‌شدن، نورانی‌گشتن و تحقق مقام خلیفه‌اللهی او را هدف اساسی و عالی خویش قرار داده است، نیازمند حاکمی است که توانایی لازم برای هدایت و رهبری جامعه در دستیابی به این قلّه‌ها را دارا باشد. تنها کسی قادر خواهد بود انسانها را خلیفه‌الله نماید که خود خلیفه‌خاص خدا باشد و از آن سرچشمه‌ناب، سیراب‌گشته باشد. در عصر غیبت نیز گستردگی احکام اسلام نسبت به پهنه‌ی زمان و مکان و رسالت فرازمانی و فرامکانی اسلام برای هدایت بشر و ضرورت اجرای احکام اسلام در این عصر، همچون عصر ظهور، ایجاب می‌کند که به حکومت و ساختار آن نیز توجه شود و در این راستا، فقیه جامع‌الشرائط به‌عنوان نزدیک‌ترین فرد به امام معصوم در فقهت و عدالت، عهده‌دار رهبری نظام اسلامی در عصر غیبت می‌گردد. ماهیت این حکومت نیز همچون حکومت عصر حضور معصوم، حاکمیت دین می‌باشد و ولایت فقیه جامع‌شرایط، به تصدی فقهت عادلانه و سیاست فقیهانه به‌عنوان نیابت از معصوم و سرپرستی حوزه‌ی اجرای قوانین الهی باز می‌گردد. «این خصیصه‌ی مهم، تنها در حکومت اسلامی یافت می‌شود؛ نه در حکومت‌های دیگر. در نظام اسلامی، حاکمیت، از آن دین و مکتب است، نه از آن اشخاص؛ حتی اگر آن شخص، خود پیامبر یا امام معصوم باشد.

مردم، یک «ولی» بیشتر ندارند که همان خدا و دین اوست و هیچ کس نمی‌تواند چیزی را از دین بکاهد یا بر آن بیفزاید و اگر فقیه عادل و آگاه به زمان و توانا، بر اداره‌ی کشور حکومت کند، «شخص فقیه» حکومت نمی‌کند، بلکه «شخصیت فقیه» که همان فقهت و عدالت و مدیر و مدبّر بودن و شرایط برجسته‌ی رهبری است، حکومت می‌کند.

شخص فقیه، تابع شخصیت دینی خویش می‌باشد و چنین انسانی، امین مکتب و متولی اجرای دین است و خود او، نه‌تنها همراه مردم، بلکه پیشاپیش آنان، موظف به اجرای فرامین فردی و اجتماعی دین می‌باشد» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۵۷).

بر همین اساس، حضرت امام علیه السلام می‌فرماید: «آنچه که در اسلام حکومت می‌کند، فقاہت و عدالت است و به تعبیر دیگر، حاکم و ولی مردم در اسلام، قانون الهی است، نه شخص خاص؛ زیرا شخص فقیه، یک تافته جدابافته از مردم نیست؛ بلکه او نیز همانند یکی از آحاد مردم، موظف به رعایت احکام و قوانین الهی است» (امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۶۴).

بنابراین، ساختار حکومت اسلامی در عصر غیبت، بر اساس ولایت فقیه استوار می‌باشد. از اینجا به تبیین جایگاه بحث ولایت فقیه و ادله و ویژگی‌های آن می‌پردازیم:

ولایت فقیه

پیش از آنکه به اثبات ولایت در عصر غیبت از دیدگاه آیه‌الله جوادی آملی بپردازیم و بر ضرورت آن، برهان اقامه نماییم، لازم است جایگاه بحث ولایت فقیه روشن شود که بحثی فقهی است یا بحثی کلامی؛ زیرا در هر یک از این دو صورت، ولایت فقیه، سرنوشتی جداگانه خواهد داشت و وظایف و اختیارات فقیه و انتصابی یا انتخابی بودن آن بستگی کامل به این بحث دارد.

«در زمینه ولایت فقیه، از دو جنبه کلامی (فعل الله) و فقهی (فعل مکلف) می‌توان سخن گفت. بحث کلامی درباره ولایت فقیه، این است که آیا ذات اقدس اله برای زمان غیبت، دستوری داده است یا اینکه امت را به حال خود رها کرده است؟ موضوع چنین مسأله‌ای «فعل الله» است و لذا اثبات ولایت فقیه و برهانی که بر آن اقامه می‌شود، مربوط به علم کلام است. البته پس از اثبات ولایت فقیه در علم کلام، در علم فقه نیز از دو جهت، سخن از ولایت فقیه به میان خواهد آمد؛ اول آنکه: چون خداوند در عصر غیبت، ولایت را برای فقیه تعیین فرموده، پس بر فقیه جامع‌الشرائط واجب است که این وظیفه را انجام دهد و دوم اینکه: بر مردم بالغ و عاقل و حکیم و فرزانه و مکلف نیز واجب است که ولایت چنین رهبری را بپذیرند و از احکام شرعی و قضاها و ولایت‌های شرعی که توسط او ثابت یا صادر می‌شود اطاعت کنند. این دو مسأله، فقهی‌اند؛ چون در آنها سخن از فعل مکلف است؛ یکی فعل فقیه و دیگری فعل مردم، که هر دو، مکلف به انجام وظایف دینی‌اند.

بنابراین، اصل ولایت فقیه، مسأله‌ای کلامی است، ولی از همین ولایت فقیه در علم فقه نیز بحث می‌شود تا لوازم آن حکم کلامی در باید‌ها و نبایدهای فقهی روشن شود؛

زیرا که باید‌ها بر هست‌ها مبتنی‌اند و بین این دو، ملازمه وجود دارد، به‌نحوی که می‌توان از یک مسأله کلامی اثبات شده، به لوازم فقهی آن رسید. چه اینکه اگر در فقه نیز مسأله‌ای به‌صورت دقیق و قطعی ثابت شود، لازمه آن پی‌بردن به یک مسأله کلامی است؛ یعنی اگر ما در فقه، اثبات نمودیم که واجب است فقیه جامع‌الشرائط، ولایت امر مسلمین را به‌دست گیرد یا اینکه حکم نمودیم که بر مردم واجب است از فقیه جامع‌الشرائط پیروی کنند، در هر یک از این دو صورت کشف می‌شود که خداوند در عصر غیبت، فقیه را برای ولایت و رهبری جامعه اسلامی تعیین کرده است؛ زیرا تا خداوند دستور ولایتمداری نداده باشد، فقیه برای تصدی سمت رهبری، وظیفه پیدا نمی‌کند و مردم نیز مکلف به تولی و اطاعت نمی‌شوند» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱۴۱-۱۴۴).

ادله ولایت فقیه

آیه‌الله جوادی آملی در بحث از ادله اثبات ولایت فقیه، به سه دسته دلیل استدلال می‌کند. این تقسیم‌بندی، متناسب با مقدماتی است که در آنها مورد استفاده قرار گرفته است.

۱- دلیل عقلی محض بر ولایت فقیه

«دلیل عقلی محض، همان برهان ضرورت نظم در جامعه اسلامی است و دانستن این نکته درباره آن ضروری است که این برهان به‌دلیل آنکه مقدماتی عقلی دارد، هرگز ناظر به اشخاص نیست و دارای چهار خصوصیت کلیت، ذاتیت، دوام و ضرورت می‌باشد و به همین دلیل، نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود نیز کلی، ذاتی، دائمی و ضروری خواهد بود. از این‌رو، آنچه در مسأله ولایت فقیه، طبق برهان عقلی اثبات می‌شود، اصل ولایت برای فقیه جامع‌الشرائط است و اما اینکه کدام یک از فقیهان جامع‌الشرائط باید ولایت را به‌دست گیرد، امری جزئی و شخصی است که توسط خبرگان برگزیده مردم یا راه‌های دیگر صورت می‌گیرد.

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، حیات اجتماعی انسان و نیز کمال فردی و معنوی او از سویی نیازمند قانون الهی در ابعاد فردی و اجتماعی است که مصون و محفوظ از ضعف، نقص، خطا و نسیان باشد و از سوی دیگر، نیازمند حکومتی دینی و حاکمی عالم و عادل است برای تحقق و اجرای آن قانون کامل. حیات انسانی در بعد فردی و اجتماعی‌اش، بدون این دو و یا با یکی از این دو، متحقق نمی‌شود و فقدان آن دو، در بُعد

اجتماعی، سبب هرج و مرج و فساد و تباهی جامعه می‌شود که هیچ انسان خردمندی به آن رضا نمی‌دهد. این برهان که دلیلی عقلی است و مختص به زمین یا زمان خاصی نیست، هم شامل زمان انبیا می‌شود که نتیجه‌اش ضرورت نبوت است، هم شامل زمان پس از نبوت رسول خاتم است که ضرورت امامت را نتیجه می‌دهد و هم ناظر به عصر غیبت امام معصوم است که حاصلش، ضرورت ولایت فقیه می‌باشد» (همان: ۱۵۱).

بر این اساس، «کسی که در عصر غیبت، ولایت را از سوی خداوند بر عهده دارد، باید دارای سه ویژگی ضروری باشد که این سه خصوصیت، از ویژگی‌های پیامبران و امامان سرچشمه می‌گیرد و پرتوی از صفات متعالی آنان است. ویژگی اول، شناخت قانون الهی است؛ زیرا تا قانونی شناخته نشود، اجرایش ناممکن است. ویژگی دوم، استعداد و توانایی تشکیل حکومت برای تحقق بخشیدن به قوانین فردی و اجتماعی اسلام. ویژگی سوم، امانتداری و عدالت در اجرای دستورهای اسلام و رعایت حقوق انسانی و دینی افراد جامعه است. به دلیل همین سه ویژگی ضروری است که گفته می‌شود: نیابت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ولایت جامعه در عصر غیبت از سوی خداوند بر عهده فقیهان جامع این شرایط می‌باشد» (همان: ۱۵۲-۱۵۳).

از این رو، «اگر حکومت عدل اسلامی ضروری است و اگر تأسیس چنین حکومتی ضروری، بدون حاکم نخواهد بود و اگر حاکم اسلامی، مسؤول تبیین، تعلیل، دفاع و حمایت و اجرای قوانینی است که اصلاً مساسی با اندیشه بشری ندارد و اسقاط، اثبات، تخفیف و عفو، حدود و مانند آن، در حوزه حقوق انسانی نبوده و نیست و منحصرأً حصیل وحی الهی است، زمام چنین قانونی فقط به دست صاحب شریعت خواهد بود و تنها اوست که زمامدار را معین و نصب می‌نماید و تعیین زمامدار به عنوان حکمت و عنایت، واجب عن الله است و فتوای عقل مستقل، پس از کشف چنان حکمت و عنایت، چنین است که حتماً در عصر طولانی غیبت، والی و زمامداری را تعیین کرده که در دو رکن رصین علم و عمل (فقاہت و عدالت)، نزدیک‌ترین انسان به والی معصوم باشد و این، تنها راهی است که وجوب تصدی وظیفه سرپرستی و ولایت را برای فقیه و وجوب تولی و پذیرش را برای جمهور مردم به همراه دارد؛ زیرا نه جمهور مردم در مدار تدوین قانون الهی و دین خداوند سهیم می‌باشند تا از سوی خود، وکیل تعیین نمایند و نه تفکیک وکیل جمهور از ناظر بر حسن جریان، راهگشاست، به طوری که ملت،

مؤمن مدبری را انتخاب نماید و فقیه عادل بر او نظارت کند؛ زیرا زمام چنین کار و توزیع چنین وظیفه‌ای در خور حقوق جمهور - که در تدوین قانون الهی سهمی ندارد - نیست تا در نتیجه، شرکت سهامی سرپرستی تشکیل دهد و شخصی را وکیل و فقیهی را ناظر سازد» (همان: ۱۵۷-۱۵۸).

۲- دلیل تلفیقی بر ولایت فقیه

برهان تلفیقی از عقل و نقل، دلیلی است که برخی از مقدمات آن را عقل و برخی دیگر از مقدماتش را نقل تأمین می‌کند:

«صلاحیت دین اسلام برای بقا و دوام تا قیامت، یک مطلب قطعی و روشن است و هیچ‌گاه بطلان و ضعف و کاستی در آن راه نخواهد داشت: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (فصلت (۴۱): ۴۲) و تعطیل نمودن اسلام در عصر غیبت و عدم اجرای احکام و حدود آن، سد از سبیل خدا و مخالف با ابدیت اسلام در همه شوون عقاید، اخلاق و اعمال است و از این دو جهت، هرگز نمی‌توان در دوران غیبت که ممکن است به هزاران سال بینجامد، بخش مهم احکام اسلامی را به دست نسیان سپرد و حکم جاهلیت را به دست زمامداران خودسر اجرا کرد و نمی‌توان به بهانه اینکه حرمان جامعه از برکات ظهور آن حضرت، نتیجه تبهکاری و بی‌لیاقتی خود مردم است، زعامت دینی زمان غیبت را نفی نمود و حدود الهی را تعطیل کرد.

تأسیس نظام اسلامی و اجرای احکام و حدود آن و دفاع از کیان دین و حراست از آن در برابر مهاجمان، چیزی نیست که در مطلوبیت و ضرورت آن بتوان تردید نمود و اگر چه جامعه اسلامی از درک حضور و شهود آن حضرت محروم است، ولی هتک نوامیس الهی و مردمی و ضلالت و گمراهی مردم و تعطیل اسلام، هیچ‌گاه مورد رضایت خداوند نیست و به همین دلیل، انجام این وظایف بر عهده نمایندگان خاص و عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

بررسی دقیق احکام اسلام، اعم از بخش‌های عبادی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی، سیاسی و حقوق بین‌الملل، شاهد گویای آن است که اسلام در همه بخش‌های یاد شده، یک سلسله دستورهای عمومی و اجتماعی دارد. این احکام و دستورها، برای آن است که نظامی بر اساس عدل استوار گردد و هرگونه سلطه‌گری یا سلطه‌پذیری برطرف شود

و افراد انسان، به سعادت و کمال شایسته خویش رسند. استنباط عقل از این مجموعه، آن است که مسؤول و زعیم آن، ضرورتاً باید اسلام‌شناس متخصص پارسا باشد که همان فقیه جامع‌الشرائط است» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱۷۷-۱۷۸).

۳- دلیل نقلی محض بر ولایت فقیه

فقیه متأله حضرت آیه‌الله جوادی آملی در این بخش به نوزده روایت برای اثبات ولایت فقیه اشاره می‌کند که با توجه به اینکه این روایات در سایر کتب فقهی نیز مطرح شده است، تنها به ذکر این روایات بسنده نموده و به خطوط کلی مستفاد از این روایات پرداخته‌اند و ما برای پرهیز از اطالة مطالب در این قسمت از ذکر روایات صرف نظر می‌کنیم (ر.ک: همان: ۱۷۸-۲۰۳).

مشروعیت حکومت ولی فقیه

در مورد مشروعیت ولایت فقیه، دو دیدگاه عمده وجود دارد. دیدگاه اول که نظر اکثر فقها می‌باشد، این است که مشروعیت ولایت فقیه به نصب و اذن خداوند باز می‌گردد و مردم، نقشی در مشروعیت‌بخشیدن به آن ندارند و تنها در عینیت‌بخشیدن به حکومت اسلامی و مقبولیت آن تأثیرگذار می‌باشند.

دیدگاه دوم این است که مشروعیت ولایت فقیه، الهی - مردمی است؛ به این معنا که مردم نیز به عنوان پایه و رکن دیگر مشروعیت ولایت فقیه محسوب می‌شوند.

ایشان، مشروعیت ولایت فقیه را به نصب از سوی خداوند می‌دانند و معتقدند: «همان‌گونه که مردم در جریان سمت «افتاء» و «قضاء»، فقیه را انتخاب نمی‌کنند که وکیل آنان باشد برای به‌دست‌آوردن فتوا یا برای استنباط احکام قضایی و اجرای آنها، مسأله ولایت نیز همین‌گونه می‌باشد و مردم او را وکیل خود برای حکومت نمی‌کنند. فقیه، نایب امام معصوم علیه‌السلام است و لذا «ولی‌الافتاء» و «ولی‌القضاء» و «ولی‌الحکومة» است.

در روایت مقبوله عمر بن حنظله، امام علیه‌السلام می‌فرماید: «فارضوا به حکماً»؛ یعنی شما به «حکمیت» چنین فقیه‌ی راضی باشید؛ زیرا من او را بر شما حاکم قرار دادم: «فإنی قد جعلته علیکم حاکماً» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۸: ۹۹). امام نمی‌فرماید شما به «حاکمیت» او راضی باشید و او را وکیل خود کنید؛ بلکه می‌فرماید: حاکمیت او بر شما را من جعل

کردم.

عبارت «فارضوا به حکماً» مربوط به قضااست، ولی عبارت «فإتی قد جعلته علیکم حاکماً» که تعلیل است، مربوط به حکومت و ولایت است. بنابراین، امامان معصوم علیهم السلام سمت‌های سه‌گانه افتا، قضا و ولا و حکومت را حق فقیه جامع‌الشرائط و بلکه وظیفه او قرار داده‌اند و نکته دیگر آن است که این سمت‌های سه‌گانه، پیش از رجوع مردم نیز برای فقیه وجود دارند و با رجوع مردم، تحقق عملی و خارجی می‌یابند» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۳۹۰).

از این رو، فقیه جامع‌الشرائط از ناحیه امام معصوم، منصوب به امر ولایت و رهبری نظام اسلامی است.

«البته نصب بر دو قسم است؛ نصب خاص و نصب عام. نصب خاص؛ یعنی تعیین یک شخص معین مانند مالک اشتر رضی الله عنه که منصوب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود بر ولایت و حکومت مصر و مانند مسلم بن عقیل رضی الله عنه که منصوب و نماینده امام حسین علیه السلام بود. نصب عام؛ یعنی تعیین فقیه جامع شرایط مقرر در فقه برای افتا، قضا و رهبری، بدون اختصاص به شخص معین یا عصر معلوم یا مصر معهود.

روشن است که نصب فقیه جامع شرایط مزبور، نصب عام است، نه نصب خاص؛ زیرا شخص معینی از طرف امام معصوم علیه السلام منصوب نشده است» (همان: ۳۹۱-۳۹۲). البته اشکالاتی از سوی طرفداران نظریه انتخاب به این نظریه شده است (منتظری، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۴۱۰-۴۱۵) که ایشان با بیان هفده نکته به آنها پاسخ داده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۱۸۰-۱۹۰).
بر این اساس، در نظام اسلامی، مشروعیت حکومت به اذن و اجازه خداوند باز می‌گردد و مردم در این خصوص، نقشی ندارند و پذیرش و همراهی آنان، زمینه‌ساز برپایی حکومت و مقبولیت آن است که بدان اشاره خواهیم نمود.

مجلس خبرگان

از آنجا که در عصر غیبت، نیازمند تشخیص و نظارت بر رهبری نظام اسلامی می‌باشیم، نهادی به‌عنوان مجلس خبرگان در نظر گرفته می‌شود که اعضای آن عبارتند از خبرگان و کارشناسان در امر تشخیص و نظارت بر رهبری.

«به دلیل اهمیت مسأله رهبری نظام و ولایت امر یک ملت از یک سو و پرهیز از خطر هرگونه تعدد و تفکیک و تجزیه در مهم‌ترین رکن نظام اسلامی از سوی دیگر، مجلس خبرگان تشکیل شده و می‌شود و فقیه‌شناسان هر ولایت که مورد وثوق مردم آن قلمرو می‌باشند، در مورد رهبری نظام - تشخیص انتصاب یا انزال و نظارت بر انجام وظایف - به تبادل نظر می‌پردازند و پیرامون مبادی و مبانی فقهی و حقوقی رهبری نظام می‌اندیشند و به‌عنوان بینه شهادت می‌دهند و یا به‌عنوان اهل خبره، رأی کارشناسی صادر می‌کنند و با شهادت آنان که از حسن سرچشمه می‌گیرد و رأی کارشناسی‌شان که از حدس مایه می‌گیرد، فواید فراوان فقهی و حقوقی حاصل می‌شود که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- «قیام بینه شرعی» یا «قیام آراء اهل خبره» تحقق می‌یابد که مورد پذیرش عقلا و امضای شارع مقدس است.

۲- از شهادت گواهان یا کارشناسی خبرگان، طمأنینه یا علم به صلاحیت رهبری حاصل می‌شود؛ زیرا منتخبان مجلس خبرگان، چهره‌های علمی و عملی یک کشورند که برخی بدون واسطه و برخی با واسطه، مورد اطمینان علمی و عملی جامعه اسلامی می‌باشند.

۳- با وجود مجلس خبرگان، از تعارض بینه‌ها یا تعارض گزارش خبریان، پرهیز می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۴۴۴-۴۴۵).

دوم- سایر نهادهای نظام اسلامی

علاوه بر نهاد رهبری - به‌عنوان عنصر محوری و اصلی نظام - عناصر و نهادهای دیگری نیز در نظام اسلامی وجود دارند که در طول رهبری نظام، به ایفای نقش می‌پردازند. این نهادها عبارتند از: نهاد قانونگذاری، نهاد اجرای قانون و نهاد قضایی. این نهادها در حقیقت به‌عنوان بازوان ولی فقیه و رهبری نظام محسوب می‌گردند: «برای تشکیل حکومت، جهت اداره اجتماع به سه چیز نیاز است؛ ۱- قانون، ۲- اجراکنندگان قانون در جامعه و ۳- ناظران بر این دو بخش، جهت پیشگیری از تخلف و در صورت تخلف، کیفر دادن متخلف.

این سه کار که در نظامهای فعلی به‌عهده قوای سه‌گانه است، بر اساس تقسیم عقلانی - نه قراردادی محض - از هم منفک و جدا شده است؛ زیرا روشن است که به

مصلحت نیست این سه وظیفه بر عهده یک گروه یا در اختیار آن باشد؛ زیرا در این صورت، به سود خود، قانون وضع می‌کند و به سود خود، اجرا می‌کند و تخلف خودشان را هم نادیده می‌گیرند. از این رو، قوای حکومتی برای انجام این وظایف در این سه بخش از هم تفکیک شدند.

قوه مقننه نیز که می‌خواهد قانون وضع کند، باید مطابق مکتب باشد و طبعاً در کشوری که اسلام، دین رسمی مردم آن است، احکام اسلام، منبع دستگاه قانونگذاری می‌باشد و این مطلب، همان حضور دین در عرصه قانونگذاری حکومت است. دستگاه اجرایی هم مصوبات دینی قوه مقننه را اجرا می‌کند و دستگاه قضایی نیز برابر قوانین دینی به انجام وظایف خویش می‌پردازد؛ یعنی امور اجرا شده را با قوانین تصویب شده می‌سنجد و برابری یا افزایش و کاهش آن را تشخیص می‌دهد. شکل درست رابطه دین و دولت و سیاست همین است» (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۲۴-۲۵).

ب- مرزهای نظام اسلامی

«همان‌گونه که اقلیم جغرافیایی، فتوای مجتهد و مرجع تقلید را شرعاً محدود نمی‌کند، قلمرو ولایت فقیه را نیز شرعاً تحدید نمی‌سازد. یک ولی فقیه، شرعاً می‌تواند همه جوامع اسلامی روی زمین را اداره کند، در صورتی که محدودیت خارجی وجود نداشته باشد. ولی در شرایط کنونی، عملاً چنین امری در خارج میسر نیست؛ زیرا مسؤولان ممالک دیگر، آن را دخالت در امور کشورها می‌دانند و مانع چنین امری می‌شوند و دیگر امکان ندارد فقیهی که در یک کشور شرقی است، برای مردم یک کشور غربی برنامه تعیین کند و بالعکس.

ولایت فقیه، نظیر نیابت از انبیای اولوالعزم است؛ مثل جانشینی پیغمبر اسلام است که ذاتاً محدودیتی ندارد، مگر مانع طبیعی یا سیاسی در بین باشد. در زمانهای گذشته، موانع طبیعی وجود داشت و مثلاً دو طرف یک اقیانوس یا از یکدیگر خبر نداشتند و یا امکان ارتباط میان آنان جدی نبود. در هر یک از این موانع طبیعی و سیاسی، هر فقیهی که دارای شرایط رهبری و ولایت است، در منطقه خود، کشور را اداره می‌کند.

البته این سخن در جایی است که فقیهان، متساوی‌الاقدام و همتای یکدیگر باشند؛ اما اگر یکی از آنان در فقه سیاسی یا سایر شرایط رهبری اعلم [ارجع] باشد، در این

صورت، دیگر فقیهان ولایت ندارند؛ مگر آنکه مانع سیاسی و ممنوعیت از دخالت، به منزله فقدانِ اعلم تلقی شود که در این صورت، تصدی دیگر فقیهان برای کشورهای خود مانعی ندارد. لیکن اگر فقهای عادل ممالک دیگر، منصوب از سوی فقیه اعلم باشند و زمامداران جهان، این نصب را هر چند به صورت اذن زبانی جلوگیری نکنند و مفاسدی را بر آن مترتب نسازند، به صواب نزدیک و از خطا و لغزش دور خواهد بود و همین نحو، متعین می‌شود. به هر تقدیر، پرهیز از اختلاف نظر فاحش که چهره اسلام را در روابط بین‌الملل مشوه کند واجب است» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۴۰۰-۴۰۱).

«بنابراین، دو مطلب باید از یکدیگر تفکیک شوند؛ یکی مربوط به جهت شرعی و دیگری مربوط به جهت قانون بین‌المللی.

از جهت شرعی، هیچ منعی وجود ندارد؛ نه برای فقیه که والی همگان شود و نه برای امت اسلامی نقاط متعدد جهان که ولایت آن فقیه را بپذیرند؛ بلکه مقتضی چنان ولایت و چنین تولی‌ای، وجود دارد. نظیر آوردن به جریان مرجعیت تقلید و مرجعیت قضا برای توسعه دایره ولایت و تولی، راهگشاست؛ زیرا اگر مرجع تقلیدی در کشوری خاص زندگی کند و اهل همان منطقه باشد، فتوای او، برای همه مقلدان وی در سراسر عالم نافذ است. چه اینکه اگر چنین فقیه جامع‌الشرائطی، حکم قضایی صادر نمود، و جوب عمل به آن و حرمت نقض آن، نسبت به همه مسلمین جاری است.

اما از جهت قانون بین‌المللی، مادامی که تعهد رسمی و میثاق قانونی، جلوی چنین نفوذ ولایی را نگیرد و هیچ محذوری برای ولایت فقیه و نیز هیچ محذوری برای تولی مسلمین نقاط دیگر جهان وجود نداشته باشد، برابر همان حکم شرعی، نظیر تقلید و قضا عمل می‌شود. اما اگر تعهد قانونی و بین‌المللی، جلوی چنین نفوذ ولایی را بگیرد و مخالفان چنین نفوذی، عملاً از سرایت آن جلوگیری نمایند، آنگاه طرفین ولایت و تولی؛ یعنی فقیه و مردم، هر دو معذورند. لیکن چنین قدرتی، شرط حصولی نیست، بلکه تحصیلی است و واجب شرعی، نسبت به چنین شرطی مطلق است، نه مشروط؛ به گونه‌ای که شرط مزبور، شرط وجود واجب است، نه شرط وجوب آن^۱ و نمونه آن نفوذ حکم ولایی فقیه نامدار و مجاهد نستوه؛ حضرت آیه‌الله شیرازی رحمته‌الله علیه در جریان تحریم تنباکو و نیز نفوذ حکم ولایی یا قضایی امام خمینی رحمته‌الله علیه درباره سلمان رشدی است» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۴۷۸-۴۷۹).

ج- شبکه قدرت در نظام اسلامی

منظور از شبکه قدرت، تعیین جایگاه عناصر مختلف در نظام اسلامی و چینش عناصر قدرت و نظم و آرایش میان آنها است. در این بخش به جایگاه و نقش مردم در نظام اسلامی از دیدگاه آیه الله جوادی آملی اشاره می‌کنیم.

جایگاه و نقش مردم در نظام سیاسی اسلام

به‌طور کلی «دو جریان عمده در تاریخ نظام‌های سیاسی وجود دارد؛ جریان اقتدارگرایی قدرت که قدرت از بالا به پایین جاری می‌شود و جریان مردم‌سالار قدرت که از پایین به بالا حرکت می‌کند. دیگر نظام‌های سیاسی، عموماً وضعیت مختلط دارند و کم و بیش آمیزه‌ای از این دو نوع اصیل هستند. اما اصولاً همنشینی این دو مبنای مشروعیت به‌لحاظ نظری و منطقی دشوار است؛ هر چند از لحاظ جامعه‌شناختی امکان تحقق مشروعیت مرکب و مضاف، به اعتبار گروه‌ها و جماعات درگیر در دولت‌ها وجود دارد؛ یعنی ممکن است در یک جامعه، هر گروهی به‌اعتبار تلقی خاصی از مشروعیت در دولت، مشارکت و از آن تبعیت نماید» (فیرحی، ۱۳۸۴: ۲۹۴-۲۹۵).

به نظر ایشان در نظام اسلامی، مشروعیت حکومت از ناحیه خداوند است و مردم، هیچ نقشی در مشروعیت‌بخشیدن به نظام اسلامی ندارند. اما تحقق و فعلیت نظام اسلامی مرهون حضور و مشارکت مردم است:

«در حکومت دینی، مردم به‌معنای واقعی در سرنوشت خود نقش دارند و مقلدات خود را رقم می‌زنند. آنان می‌توانند با استفاده از حق تکوینی خود، بالاترین حقیقت که پیروی از دین و تعالیم الهی است و عالی‌ترین حقوق خود را که تدین و دینداری است در عرصه حکومت بپذیرند یا به‌کنار گذارند. حکومت دینی، بدون حمایت مردم، نه توان تشکیل دارد و نه توان استمرار؛ به‌گونه‌ای که اگر بالاترین فرد معصوم همانند علی علیه السلام بر صدر آن قرار گیرد، اما مردم از پشتیبانی او و حکومتش سر باز زنند، چنین حکومتی، کارآیی نخواهد داشت. پس بُعد معرفتی حتی در سطوح عالی‌اش، بدون بُعد عملی در جامعه اجرا نخواهد شد.

ممکن است حکومت‌های مدعی دموکراسی، خود را مردمی بدانند، ولی لازم است بدون اعتنا به ادعاها، صداقت آنان را در عمل بررسی کرد. بی‌اغراق، کمتر حکومتی

است که برای اجرا و تحقق بالاترین محصول معرفتی خود، به خواست مردم اعتنا کند و عالی‌ترین حقوق را پیش از ارزش‌گذاری آحاد جامعه، مورد عمل ارزیابی قرار دهد. این حکومت دینی است که در موضعی کاملاً متمایز با دیگر حکومت‌ها، افزون بر آنکه به منافع و مصالح شخصی حاکمان، هیچ‌وقعی نمی‌نهد و توجه به سود ویژه مسئولان را در ساختار خود نمی‌پذیرد، برای اجرای بالاترین حق و حقیقت که مسلماً در پیروی مردم از دین و آموزه‌های آن حاصل می‌شود، اقبال و پذیرش افراد جامعه را دخیل می‌داند و بر همین اساس، شالوده دینی حکومت مورد نظر خویش را بنا می‌کند» (جوادی آملی، ۱۳۸۱(ب): ۲۱۱-۲۱۲).

این فقیه متأله، همچنین اسلامیت نظام را به مقام ثبوت و جمهوریت نظام را به مقام اثبات باز می‌گرداند و نقش مردم را در تحقق و عینیت‌بخشیدن به حکومت اسلامی در خارج می‌داند:

«جمهوریت و اسلامیت، هر کدام در حکومت الهی، سهم ویژه‌ای دارد که نمی‌توان در آن تغییری ایجاد کرد. جمهور مردم هرگاه به دنبال حکومت خدا و اجرای دین بر گستره زمین باشند، باید در اطاعت خدا و بندگی بی‌چون‌وچرای او هرگز کوتاهی نکنند و همواره بکوشند که اگر چنین شود، حکومت الهی در خارج، تحقق می‌یابد و پایه‌های آن بر دوش مؤمنان و صالحان استوار می‌گردد. معنای این سخن، آن است که در حکومت الهی، اسلامیت، به مقام ثبوت باز می‌گردد و جمهوریت، به مقام اثبات؛ یعنی دین، حقیقتی است که از سوی خدا و به دست انبیا ارائه شده و همواره ثابت، تبدیل‌ناشدنی و تغییرناپذیر است؛ چه انسانها تمکین کنند و بپذیرند و چه به مخالفت با آن برخیزند. اما تحقق عینی و خارجی و سازمان‌یافتن حاکمیت دین در جامعه، جز با همراهی دست قوی و دل مشتاق انسانها ممکن نخواهد بود. از این رو، دین و اسلامیت، هرگز در سلطه جمهوریت قرار نمی‌گیرد و جمهور نیز جز با شوق و رغبت، موفق به پیاده‌کردن احکام دین نخواهد گشت» (جوادی آملی، ۱۳۸۷(الف): ۳۶۰).

«جمهوریت نظام اسلام، پشتوانه وجود عینی اسلام است؛ زیرا فقیه جامع شرایط رهبری، گرچه در حد عدالت فردی، اسلام ممثل است، لیکن هرگز با یک فرد، اسلام در جامعه ممثل نمی‌شود و به منظور تمثیل عینی اسلام در تمام ابعاد و شؤون فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، نظامی و سیاسی، چاره‌ای جز اقتدار ملی که تبلور جمهوریت

است نخواهد بود؛ چه اینکه سهم تعیین‌کننده آراء جمهور در تمام مراحل انتخاب توکیلی، ملحوظ و مدوّن است» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۴۸۶-۴۸۷).

مردم‌سالاری دینی

ایشان، مردم‌سالاری دینی را از نظر ماهیت و حقیقت، متفاوت با مردم‌سالاری غیر دینی دانسته و معتقد است که «در مردم‌سالاری، مشروعیت و مقبولیت، تملیک و تملک و مملک و مالک‌بودن، عین هم است و هیچ تعددی ندارد. دلیل عین‌هم‌بودن مشروعیت و مقبولیت، این است که بر اساس دموکراسی عادی و مادی، بشر باید خود را بر اساس «أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (جائیه (۴۵): ۲۳) اداره کند. آنچه که جامعه بلاواسطه یا مع‌الواسطه از طریق رفراندوم یا مصوبات رسمی مجلس - اعم از آن چیزی که نمایندگان، خبرگان و یا نخبگان تصویب می‌کنند - قانون نام می‌گیرد و نیز آنچه محصول اندیشه مردم است، شریعت شمرده می‌شود.

بدین ترتیب، قانون مشروع، قانونی است که عمل به آن اطاعت شمرده شده، دارای پاداش است و تخلف از آن، معصیت و موجب کیفر می‌باشد. کسی که مصداق «أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» است، مشروعیت قانون به اندیشه شخصی خود اوست؛ یعنی خود او این طور اندیشیده و خودش هم اندیشه‌اش را قبول دارد. مشروعیت او عین مقبولیت اوست. اما اگر کسی این‌گونه نیندیشید؛ بلکه با تمسک به آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ...» (نساء (۴): ۳۲) این طور گفت: من مالک هستی خودم نیستم. خداوند، جهان را آفریده و او شارع است و من هم باید شریعت او را بپذیرم. در این صورت، مشروعیت به وحی و نبوت و مقبولیت، به ایمان مردم برمی‌گردد؛ آن می‌شود مشروع و این می‌شود مقبول؛ آن می‌شود مملک (تملیک‌کننده) و این می‌شود مالک» (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۸۶-۸۷).

«مردم‌سالاری دینی؛ یعنی مردم نسبت به یکدیگر رئیس و مرؤوس، امیر و وزیر و وکیل و سالارند؛ اما همگان، نسبت به خداوند، بنده هستند که این خود، شرف است که تا «بنده» شدم، «تابنده» شدم. این بندگی شرف است، نه کلفت و تشریف است، نه تکلیف» (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ۶۴).

۴- کارویژه‌های نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت

پس از بررسی ساختار نظام اسلامی در عصر غیبت، به کارویژه‌های نظام سیاسی اسلام در این عصر از نظر حضرت آیه‌الله جوادی آملی می‌پردازیم. در این راستا، ابتدا حوزه اختیارات ولی فقیه و حوزه دخالت نظام اسلامی و حوزه مشارکت مردم در نظام اسلامی را مورد بررسی قرار داده و سپس به کارویژه‌های اساسی نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت اشاره می‌کنیم:

حوزه اختیارات ولی فقیه

در مورد حوزه اختیارات ولایت فقیه، دو دیدگاه عمده وجود دارد؛ یکی دیدگاه ولایت مقیده فقیه است که در این دیدگاه، ولایت فقیه مقید و محصور به امور ضروری و حسبیه می‌باشد و دیگری دیدگاه ولایت مطلقه فقیه است که بر اساس آن، ولایت فقیه محصور و محدود به امور حسبیه و ضروری نبوده و مسؤولیت‌های گسترده‌تری متوجه ولی فقیه خواهد بود که تشکیل حکومت و اداره جامعه اسلامی در تمام عرصه‌ها از جمله آنهاست. ایشان، قائل به دیدگاه دوم می‌باشند و معتقدند که «از برهان ضرورت وجود ناظم و رهبر برای جامعه اسلامی و نیز از نیابت فقیه جامع‌الشرایط از امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در دوران غیبت آن حضرت به‌خوبی روشن می‌گردد که ولی فقیه، همه اختیارات پیامبر اکرم ﷺ و امامان ائمه در اداره جامعه را داراست؛ زیرا او در غیبت امام عصر، متولی دین است و باید اسلام را در همه ابعاد و احکام گوناگون اجتماعی‌اش اجرا نماید.

حاکم اسلامی، باید برای اجرای تمام احکام اسلامی، حکومتی تشکیل دهد و در اجرای دستورهای اسلام، تزامم احکام را به‌وسیله تقدیم اهم بر مهم رفع کند. اجرای قوانین جزائی و اقتصادی و سایر شؤون اسلام و جلوگیری از مفاسد و انحرافات جامعه، از وظایف فقیه جامع‌الشرایط است که تحقق آنها نیازمند هماهنگی همه مردم و مدیریت متمرکز و حکومتی عادل و مقتدر است.

حاکم اسلامی، برای اداره جامعه و اجرای همه‌جانبه اسلام، باید مسؤولان نظام را تعیین کند و مقررات لازم برای کشورداری را در محدوده قوانین ثابت اسلام وضع نماید، فرماندهان نظامی را نصب کند و برای حفظ جان و مال و نوامیس مردم و

استقلال و آزادی جامعه اسلامی، فرمان جنگ و صلح را صادر نماید. کنترل روابط داخلی و خارجی، اعزام مرزداران و مدافعان حریم حکومت، نصب ائمه جمعه و جماعات (به نحو مباشرت یا تسبیب)، تعیین مسؤولان اقتصادی برای دریافت زکات و اموال ملی و صدها برنامه اجرایی و مقررات فرهنگی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی و نظامی، همگی از وظایف و مسؤولیت‌های [ولایت] مطلقه فقیه است که بدون چنین وظیفی، اجرای کامل و همه‌جانبه اسلام و اداره مطلوب جامعه اسلامی، به آن‌گونه که مورد رضایت خداوند باشد، امکان‌پذیر نیست.

البته اولاً: ولایت یا مسؤولیت مطلقه، اختصاص به برترین فقیه جامع‌الشرایط زمان دارد که اجتهاد مطلق دارد و همه ابعاد اسلام را به‌خوبی می‌شناسد و از عدالت و امانتی در خور اداره جامعه اسلامی بهره‌مند است که او را از کجروی‌ها و هوامداری‌ها دور می‌سازد و دارای شناخت دقیق زمان و درک شرایط جاری جامعه و هوش و استعداد سیاسی و قدرت مدیریت و شجاعت و تدبیر است و چنین فقیهی را خبرگان مجتهد و عادل و منتخب مردم، پس از فحص و جست‌وجوی فراوان، شناسایی کرده، به مردم معرفی می‌نمایند و سپس بر بقا و دوام و اجتماع همه شرایط و اوصاف رهبری در شخص رهبر، نظارت دارند و از این رو، وجهی برای نگرانی نسبت به عدم کارآیی یا هوامداری و دیکتاتوری فقیه حاکم وجود ندارد.

ثانیاً: این سخن که فقیه جامع‌الشرایط، همه اختیارات پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام که در اداره جامعه نقش دارند را دارا می‌باشد، بدان معناست که فقیه و حاکم اسلامی، محدوده ولایت مطلقه‌اش تا آنجایی است که ضرورت نظم جامعه اسلامی اقتضا می‌کند اولاً و ثانیاً به شأن نبوت و امامت و عصمت پیامبر و امام، مشروط نباشد و بنابراین، آن‌گونه از اختیاراتی که آن بزرگان از جهت عصمت و امامت و نبوت خود داشته‌اند، از اختیارات فقیه جامع‌الشرایط خارج است و اگر مثلاً پیامبر اکرم ﷺ بنا بر شأن نبوت و عصمت خود، درباره ازدواج دو نفر که خارج از مسأله اجتماع و ضرورت اداره جامعه است، نظری صادر فرموده و آنان را به ازدواج دعوت و امر نموده‌اند، در چنین مواردی، ولی فقیه، اختیاری ندارد و هر موردی از اختیارات آن بزرگان که ثابت شد منوط و مشروط به سمت‌های اختصاصی آنان می‌باشد و مربوط به اداره جامعه نیست، مانند نماز عیدین که در عصر خود امام زمان (ارواحنا فداه) واجب است، از حوزه اختیارات فقیه خارج می‌گردد.

ثالثاً: مقصود از «ولایت مطلقه»، ولایت مطلقه در اجرای احکام اسلام است؛ یعنی فقیه و حاکم اسلامی، ولایت مطلقه‌اش محدود به حیطة اجراست، نه اینکه بتواند احکام اسلام را تغییر دهد اولاً و ثانیاً در مقام اجرا نیز، مطلق به این معنا نیست که هرگونه میل داشت، احکام را اجرا کند؛ بلکه اجرای احکام اسلامی نیز باید توسط راهکارهایی که خود شرع مقدس و عقل ناب و خالص بیان نموده‌اند، صورت گیرد» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۴۸-۲۵۱).

حوزه دخالت نظام اسلامی

نظام سیاسی اسلام، تنها حوزه عمومی زندگی افراد را در بر می‌گیرد و افراد در زندگی خصوصی آزاد هستند. «اموال و اموری که در یک کشور وجود دارد، سه قسم است؛ اموال و امور شخصی، اموال و امور عمومی، اموال و امور حکومتی و ولایی و مکتبی. خداوند، مردم را در دو حوزه امور شخصی و امور عمومی، صاحب حق و آزاد قرار داده است؛ اما در بخش‌هایی که مربوط به حکومت و مکتب است، نظیر انفال و مانند آن، این بخش‌ها به صورت مستقیم، به خود امام امت مربوط می‌شود و علاوه بر امور مالی اختصاصی امامت، احکام و حدود و تعزیرات و قوانین الهی نیز مربوط به مکتب و شارع است و قابل تصرف و دخالت از سوی مردم نیست.

بنابراین، مردم در امور شخصی و امور عمومی کشور خود و در سازندگی و آبادکردن کشور و در استیفای حقوق خود، بالغ و مکلف و رشید و غیر محجورند؛ ولی در نظام اسلامی، بخشی وجود دارد که مختص مکتب و امام است و موضوعاً منتفی است؛ یعنی در اختیار مردم نیست که احکام الهی را تغییر بدهند و این همان تفاوتی است که میان نظام اسلامی و نظامهای غیر اسلامی وجود دارد.

خلاصه آنکه؛ مردم اگر بخواهند در احوالات شخصی خود یا در امور عمومی و ملی تصرف کنند، لازم نیست قبلاً از ولی مسلمین اذن بگیرند یا پس از عمل، از او اجازه بخواهند. آنچه لازم است، عدم مخالفت مردم با آن بخش مکتبی و اختصاصی است و در جایی که روشن نیست تصرفات خاص، مخالفت با مکتب است یا نه، برای آنکه از مخالفت پرهیز شود، از باب احتیاط، استیذان لازم است؛ ولی در آنجا که یقین داشته باشند که به حکمی از احکام الهی و به اموال اختصاصی امام مانند انفال آسیب نمی‌رسد، اذن قبلی یا اجازه بعدی لازم نیست» (همان: ۴۹۲-۴۹۳).

حوزه مشارکت امت اسلامی

حضرت آیه‌الله جوادی آملی در تبیین حوزه مشارکت امت اسلامی در نظام اسلامی، دو حیطة «امرالله» و «امرالناس» را از یکدیگر جدا دانسته و حوزه مشارکت و دخالت مردم را منحصر به حوزه امرالناس می‌داند.

«امرالله» به آن دسته از مسائلی اختصاص دارد که در متون دینی، نظر خاصی بدان تعلق گرفته است؛ یعنی عرصه‌ای که احکام و قوانین مسلم الهی در آن قرار دارد که به این جهت، حفظ حرمت آن بر هر متدینی واجب و لازم است. حاکمان و دست‌اندرکاران حکومت دینی، از صدر تا ذیل، موظفند از چنین حریمی مواظبت کنند؛ چه از آن حیث که خود یکی از افراد معتقد به دینند و چه از آن جهت که متولی امور جامعه دینی‌اند. از این رو، تصویب هر قانون و اجرای هر امری باید با توجه به احکام و قوانین الهی و نیز حفظ حریم آنها صورت پذیرد. بنابراین، عرصه امرالله، عرصه تبعیت از احکام و دستورهای الهی است که توجه کامل و حفظ حریم همه آنها در حکومت دینی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. این عرصه، چارچوب مقدسی است که با حمایت آراء مردم، ایجاد و سبب قدسی شدن آراء و نظرات مردم و نمایندگان آنان در جامعه می‌شود.

«امرالناس» به اموری از زندگی بشر اطلاق می‌شود که شارع مقدس، الزام خاصی درباره آنها ندارد. در این عرصه، حکومت بر اساس نظرات و آراء مردم، هدایت و اداره می‌شود و دولتمردان موظفند بر طبق خواسته و اراده آنان به مدیریت جامعه بپردازند. خداوند در چنین حیطة‌ای است که به پیامبر خود امر می‌کند با مردم، تبادل نظر و مشورت کند و آنان را نیز به مشورت با یکدیگر ترغیب کند؛ «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شوری (۴۲): ۳۸) و «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران (۳): ۱۵۹)».

با تأمل در آیات مزبور و مانند آن، می‌توان دریافت که استفاده از آراء افراد جامعه، امری حاشیه‌ای نیست که پیامبر گرامی اسلام هرگاه تمایل پیدا کرد از گفته‌ها و آراء آنان با خبر شود؛ بلکه از سیاق آیات برمی‌آید که امر مشورت، یک اصل در سیره حکومتی اسلام است و حضرت رسول ﷺ موظف بودند در امور جامعه، نظرات و آراء مردم را داشته باشند.

به بیان دیگر، مسأله مشورت صرفاً توصیه‌ای اخلاقی نیست؛ بلکه اصلی عملی را در حکومت دینی تبیین می‌کند.

این تصور، همواره از سوی مدعیان سکولاریزم مطرح می‌شود که چون در حکومت

دینی، احکام و قوانین الهی، نسبت به آراء مردم از حجیت و برتری برخوردار است، پس مردم از دید صاحبان حکومت دینی، بی‌ارزشند و نقش آنان بسیار کم‌رنگ است؛ در حالی که مرجوح بودن نظرات مردم نسبت به احکام الهی، به معنای نادیده‌گرفتن جایگاه و نقش آراء مردم در اداره جامعه نیست:

«مردم، شأن و جایگاه مشخص و تعریف‌شده‌ای در حکومت دینی دارند که باید محترم شمرده شود و اساساً احترام به شؤون ایشان بنا بر آنچه در آیات الهی آمده است، منافی ارزش نهادن به احکام و قوانین دینی نیست. لذا اگر حاکم دینی به آراء قانونمند افراد جامعه ارجح می‌نهد، در اصل به امر پروردگار جهان، ارزش و اهمیت گذارده است و اگر به آراء آنان که در حیطه و جایگاه خود ابراز شده، بی‌حرمتی کند، اساساً از امر الهی سرپیچی کرده است.

بنابراین، «امراناس» نیز به تبع «امرالله»، ارزش و اهمیتی خاص دارد و کم‌ارزش‌انگاشتن امرالناس، نه تنها ربطی به ارزشمند دانستن امرالله ندارد، بلکه ناسازگار با آن است. در هر یک از بخش‌های قانونگذاری، اجرای قانون و نظارت و تطبیق اجرا با قانون در حکومت دینی، رأی و نظر مردم که بیان‌کننده حیطه امرالناس است، به صورت مستقیم و غیر مستقیم دخالت دارد.

در بخش قانونگذاری، اساس تقنین و تأسیس قانون، مختص به خداوند و مربوط به امرالله است. ذات اقدس الهی در آیات بسیاری همچون آیه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف ۱۲): ۴۰ و ۶۷) به انحصار قانونگذاری در خداوند تأکید کرده است.

در این بخش، نقش مردم، در تشخیص و برنامه‌ریزی است که توسط نمایندگان ایشان انجام می‌شود. آنان حق دارند مشکلات و معضلات خود را با نمایندگان و منتخبان در میان گذارند تا قوانینی که در جهت خواست آنان تنظیم و برنامه‌ریزی می‌شود، در چارچوب دین به تصویب رسد.

در بخش اجرای قوانین، مردم حق دارند بالاترین مسؤول اجرایی کشور را (رئیس جمهور) تعیین کنند و مسؤول مربوط، لازم است در همه شؤون اجرایی، همانند تعیین اولویت‌های سرمایه‌گذاری، چگونگی اجرای پروژه‌های اقتصادی، راه‌کارهای توسعه اقتصادی و سیاسی جامعه، کیفیت روابط بین‌الملل، تعیین مدیران و مسؤولان بخش‌ها و نهادها و... از نظرات مردم بهره‌مند شود و در راه تأمین خواسته‌های آنان بکوشد.

تأمل منصفانه در حیطة اختیارات مردم که گوشه‌ای از آن به صورت اجمال ارائه شد، نابه‌جا بودن نظرات معتقدان به جدایی دین از سیاست را مبنی بر کم‌رنگ بودن نقش مردم در مدیریت جامعه دینی، آشکار می‌کند و معلوم می‌شود کسانی که پیوسته، بحث منزوی بودن آحاد جامعه را از مدیریت خرد و کلان حکومت دینی مطرح می‌کنند، اطلاعی از ساختار حکومت ندارند یا مغرضانه اظهار نظر می‌کنند» (جوادی آملی، ۱۳۸۱ (ب): ۲۱۲-۲۱۷).

نظام اسلامی در عرصه‌های گوناگون، وظایف و کارویژه‌های مختلفی را برعهده دارد که به برخی از آنها به نحو اختصار اشاره می‌شود.

۴-۱- رشد فرهنگی

زامدار حکومت اسلامی، عهده‌دار تأمین علم و دانش شهروندان قلمرو حکومت خود می‌باشد و آیاتی مانند «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (جمعه (۶۲): ۲) بیانگر چنین مسئولیتی است.

مشکل اساسی جامعه در جاهلیت جدید یا کهن، همانا ندانستن اصول تمدن ناب و یا عمل نکردن به آن در فرض دانستن است؛ یعنی جهالت و ضلالت، دو عامل قطعی انحطاط جامعه جاهلی است و مهم‌ترین وظیفه حکومت اسلامی در بخش فرهنگ به معنای جامع، جهالت‌زدایی و ضلالت‌روبی است تا با برطرف شدن جهل و نادانی، علم و کتاب و حکمت، جایگزین آن گردد و با برطرف گشتن ضلالت و گمراهی اخلاقی و انحراف عملی، تزکیه و تهذیب روح، جانشین شود.

۴-۲- رشد اقتصادی

رهبران اسلامی، تبیین خطوط کلی «مال» در نظام اسلامی را برعهده دارند و در قوانین الهی، افزون بر آنکه مردم، به حضور در همه شئون اقتصادی دعوت می‌شوند و حلال بودن آن در همه مراحل تحصیل، نگهداری و توزیع مال و صرف و هزینه آن، ارکان لازم یک اقتصاد سالم در نظر گرفته شده به مسائل اساسی دیگر آن نیز پرداخته شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود. اسلام، اصل مالکیت خصوصی را پذیرفته و آن

را امضا نموده است و معنای آن، این است که هر فردی در قیاس با دیگر افراد، مالک دسترنج خود است و هیچ‌کس بدون اذن و رضای او حق تصرف در آن را ندارد. اسلام، مجموع مالها را برای اداره شئون مجموع انسانها می‌داند؛ یعنی اصل مالکیت خصوصی نباید مایه حرمان جامعه باشد و امت اسلامی را به دو گروه مالمند زراندوز و نیازمند تقسیم کند. اسلام، مال را به مثابه خون در عروق جامعه و ستون فقرات جامعه انسانی و سبب قیام مردم می‌داند.

اسلام، احتکار ثروت و اکتناز مال و ذخیره‌کردن آن را ممنوع می‌داند و این عمل را به‌منزله ضبط خون در رگ بدن که سبب فلج‌شدن سایر اعضا می‌گردد، تلقی می‌کند و لذا جریان و حرکت آن را لازم می‌شمرد.

اسلام، جریان ناتمام مال و منحنی ناقص مسیر آن را ممنوع و جریان کامل و منحنی تام آن را لازم می‌داند؛ یعنی اجازه نمی‌دهد که ثروت مملکت در دست گروهی خاص جاری باشد و هرگز به دست دیگران نرسد. گردش و تداول ثروت در دست گروهی خاص و حرمان توده جامعه از آن، به دو صورت ترسیم می‌شود که هر یک از آن دو نارواست؛ یکی بر اساس نظام کاپیتال و سرمایه‌داری غرب و دیگری بر پایه نظام دولت‌سالاری و مکتب مارکسیسم فروریخته شرق. پس مال نباید در اختیار اشخاص حقیقی خاص یا شخصیت‌های حقوقی مخصوص محصور باشد؛ بلکه باید در تمام قشرهای جامعه جاری گردد. این ره‌آورد اسلام، پایه و اساس برین اقتصاد سالم است که از بین فرث سرمایه‌داری و دم دولت‌سالاری و مارکسیسم، لبن خالص و شیر شفاف اقتصاد دینی را استنباط می‌کند تا از افراط اول و تفریط دوم رهایی یابیم و به هسته مرکزی عدل اسلامی نایل شویم.

۳-۴- فرآیند صحیح صنعتی

پیشوایان نظام اسلامی، عهده‌دار ترغیب به فراگیری کامل فرآیند صحیح صنعتی و تعلیم کیفیت بهره‌برداری از آن می‌باشند.

خط مشی حکومت اسلامی درباره بهره‌برداری از صنایع، بر این استوار است که استفاده از تکنولوژی در تمام امور سازنده و سودمند، رواست؛ ولی بهره‌برداری از آن در امور تخریبی، تهاجمی، سوزنده، کشنده و تباه‌کننده زمین، دریا، هوا، گیاهان، جانوران، انسانها، مناطق معمور و... هرگز روا نیست. بر این اساس، فرق کادر صنعتی در مدینه فاضله که

هدف حکومت اسلامی است با کادر صنعتی کشورهای مهاجم و مخرب و مدعی تمدن آشکار می‌گردد.

۴-۴- رشد حقوقی داخلی و بین‌المللی

قوانین اسلامی و مسؤولان نظام دینی، عهده‌دار تبیین، تدوین و تحقق رشد حقوقی داخلی و بین‌المللی می‌باشند؛ زیرا جامعه انسانی هر چند در شؤون گوناگون اقتصاد مترقی باشد و هر چند در امور تشویقی صنعت، کارآمد باشد، تا زمانی که از قوانین حقوقی کامل و متقابل آگاه نباشد و به آن معتقد نشود و در عمل به آنها متعهد نگردد، هرگز کامیاب نخواهد شد؛ چرا که همان سلاحهای اقتصادی و صنعتی، بدون صلاح حقوقی و اخلاقی، زمینه تباهی را فراهم می‌کند.

حکومت اسلامی برای پیشگیری از فجایع و تباهی‌ها اصولی را ارائه نموده است که عبارتند از:

- ۱- نفی هرگونه سلطه‌گری یا سلطه‌پذیری: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (بقره ۲: ۲۷۹).
- ۲- رعایت عهدها و موثقی بین‌المللی: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء ۱۷: ۳۴). اهتمام حکومت اسلامی برای برقراری نظام تعهد و قانون و عمل به پیمان و احترام به میثاق، برای آن است که جامعه متعهد از امنیت و آزادی که از لوازم تمدن و اصول مدینه فاضله به‌شمار می‌آید، برخوردار گردد. اگر رعایت میثاق، از جامعه‌ای رخت بریندد، امنیت، آزادی و سایر شؤون مدنیت آن نیز از میان خواهد رفت.
- ۳- رعایت امانت و پرهیز از خیانت در اموال و حقوق «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء ۴: ۵۸). تأثیر احترام متقابل به امانت‌های یکدیگر، در برقراری امنیت و آزادی و تأسیس مدینه فاضله، کاملاً مشهود است (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱۰۶-۱۱۷).

بازخوردهای مؤثر نظام سیاسی

مجموعه تصمیمات و کارکردهای هر نظام سیاسی، بازخوردهایی را به‌همراه دارد که توجه و هدایت آن، موجب بالندگی و پویایی آن خواهد شد.

در نظام سیاسی اسلام، به‌منظور نظارت بر تصمیمات و کارکردهای نظام، افراد جامعه

اسلامی به‌عنوان ناظر قوانین معرفی شده‌اند و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بر عهده آنان قرار داده شده است و به این وسیله، «اسلام برای اینکه نظام الهی از هر گزندی محفوظ بماند، مردم را به‌عنوان ناظر ملی، موظف کرده است و این‌گونه نیست که مردم، فقط مشمول قانون باشند و دیگر هیچ سمتی نداشته باشند. اسلام، مردم را ناظر حسن اجرای قانون دینی و الهی قرار داده و امر به معروف و نهی از منکر را بر همه، واجب کرده است. وظیفه نظارت عمومی و امر به معروف و نهی از منکر که بر مردم واجب می‌باشد، نه تنها حق آنان، که وظیفه آنان است» (همان: ۸۹).

«حقوق این حق که یکی از حقوق مسلم و قطعی مردم در حکومت دینی اسلام است، می‌تواند نقش برجسته‌ای در تأمین رضایت آحاد جامعه از نحوه مدیریت مدیران و جلوگیری از خطاها و لغزشهای احتمالی آنان داشته باشد.

البته شیوه‌های نظارتی افراد جامعه در اعصار مختلف می‌تواند متفاوت باشد و از ساده‌ترین شکل آن؛ یعنی تذکرات شفاهی مردم، به اشکال و صورتهای پیچیده امروزی، مانند تأسیس احزاب، اصناف، انجمن‌ها، مطبوعات و رسانه‌های عمومی، تغییر یابد. همه این راه‌کارها مهم و ارزشمند است و در صورت بهره‌مندی از شرایط درست، در سرنوشت حکومت، نقش به‌سزایی دارد.

آحاد مردم بر پایه این دستور الهی - که از فرایض بزرگ و کم‌نظیر اسلام به‌شمار می‌آید - باید بر چگونگی عملکرد رده‌های مختلف حاکمیت از صدر تا ذیل، نظارت، اعمال نظر و انتقاد کنند و راه‌حل‌های جدیدی را برای بهتر شدن فعالیت آنان پیشنهاد کنند.

در قضیه امر به معروف و نهی از منکر، حاکم اسلامی برای توجه به امر و نهی مردم، هیچ‌گاه نباید به منافع و قدرت خود بنگرد؛ بلکه او طبق باور اسلامی خود به تذکرات و رهنمودهای مردم، همانند فردی عادی می‌نگرد. او اگر دید که عملی از سوی وی یا شخصی دیگر، سبب تضییع حقوق مردم شده است، باید در صدد اصلاح آن برآید؛ چه این اصلاح، موجب تحکیم قدرت وی باشد، چه نباشد. او موظف است به پیشنهاد حق، ترتیب اثر دهد و در این راه نباید کوچک‌ترین توجهی به مصلحت‌اندیشی‌ها، بازی‌های سیاسی و مدهانه و سازشکاری‌های نابه‌جا داشته باشد تا بر اساس آن، تکلیف الهی و شرعی خود را امتثال کرده باشد» (جوادی آملی، ۱۳۸۱ (ب): ۲۱۷-۲۲۲).

نتیجه گیری

حضرت آیه الله جوادی آملی، نظام سیاسی اسلام را بر اساس نظام امامت و ولایت تبیین نمودند که مطابق آن، قوانین از ناحیه خداوند تنظیم شده است و به منظور تحقق حاکمیت وحی الهی، امام معصوم در زمان حضور و نزدیکترین فرد به او در زمان غیبت، عهده دار رهبری و هدایت جامعه می باشند. از این رو، از دیدگاه ایشان، حقیقت چنین حاکمیتی به حاکمیت وحی و قانون الهی در عصر حضور و حاکمیت فقاہت و عدالت در عصر غیبت باز می گردد و حاکم اسلامی؛ چه معصوم و چه فقیه جامع الشرائط، مجری احکام الهی می باشد. ایشان در بخش ساختار نظام سیاسی اسلام، عنصر محوری نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت را فقیه جامع شرایط می دانند که ولایت و مشروعیت خود را به نصب و اذن الهی دریافت نموده است و مردم، هیچ نقشی در مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی ندارند، اما این به معنای نادیده گرفتن نقش مردم در حکومت اسلامی نبوده، بلکه مردم نقش محوری و اساسی در برپایی تشکیل حکومت اسلامی دارند و بدون همراهی و پذیرش آنان امکان تحقق و برپایی حکومت اسلامی فراهم نخواهد بود. بر این اساس، ایشان اسلامیت نظام اسلامی را به مقام ثبوت و جمهوریت آن را به مقام اثبات باز گرداندند.

از منظر ایشان، در نظام اسلامی - در عصر غیبت - مرزهای جغرافیایی، قلمرو ولایت فقیه را شرعاً محدود نمی سازد، ولی در شرایط کنونی، عملاً چنین امری در عالم خارج میسر نیست و تعهدات قانونی و بین المللی، جلوی چنین نفوذ ولایی را [به طور رسمی] می گیرد.

در بخش کارویژه های نظام سیاسی اسلام، ایشان حوزه اختیارات ولی فقیه را در گستره عام آن، مطلق و غیر مقید به امور حسبیه و ضروری دانسته و آن را مختص حوزه عمومی برشمردند و حوزه مشارکت مردم را بر اساس «امرالناس» تبیین نمودند. رشد فرهنگی، اقتصادی، فرآیند صحیح صنعتی و رشد حقوق داخلی و بین المللی از مهم ترین کارویژه های نظام اسلامی در عرصه های مختلف هستند که در نهایت در راستای تعالی بخشیدن و نورانی نمودن انسانهاست.

بازخورد مؤثر نظام اسلامی نیز در قالب نظارت همگانی و امر به معروف و نهی از منکر تأمین گردیده است که شیوه های آن در شرایط و زمانهای مختلف، متفاوت خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱. شرط وجود، شرطی است که وجود واجب بر آن توقف دارد؛ مانند قدرت. اما شرط وجوب، شرطی است که وجوب واجب بر آن متوقف است؛ اگر چه وجود واجب بر آن توقفی ندارد؛ مانند استطاعت در حج.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. امام خمینی، سید روح‌الله، کتاب البیع، قم، اسماعیلیان، ج ۳، ۱۳۶۳، ج ۲.
۳. جوادی آملی، عبدالله، پیرامون وحی و رهبری، قم، الزهراء، ۱۳۶۸.
۴. -----، جامعه در قرآن، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷ (الف)، ج ۱۷.
۵. جوادی آملی، عبدالله، «حکومت دینی، پرسشها و پاسخها (۱)»، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۲۱، سال ششم، ش سوم، پاییز ۱۳۸۰.
۶. -----، «حکومت دینی، پرسشها و پاسخها (۲)»، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۲۴، سال هفتم، ش دوم، تابستان ۱۳۸۱ (ج).
۷. -----، «حکمت متعالیه، سیاست متعالیه دارد» سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه، نشست‌ها و گفت‌وگوها، شریف لکزایی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ (ب).
۸. -----، حیات حقیقی انسان در قرآن، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، مرکز نشر اسراء، ج ۴، ۱۳۸۴، ج ۱۵.
۹. -----، زن در آینه جمال و جلال، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱ (الف).
۱۰. -----، شریعت در آینه معرفت، قم، مرکز نشر اسراء، ج ۲، ۱۳۷۸.
۱۱. -----، صورت و سیرت انسان در قرآن، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹، ج ۱۴.
۱۲. -----، فلسفه حقوق بشر، قم، مرکز نشر اسراء، ج ۲، ۱۳۷۷.
۱۳. -----، نسبت دین و دنیا، بررسی و نقد نظریه سکولاریزم، قم، مرکز نشر اسراء، ج ۲، ۱۳۸۱ (ب).
۱۴. -----، ولایت فقیه؛ ولایت فقاقت و عدالت، قم، مرکز نشر اسراء، ج ۶، ۱۳۸۵.
۱۵. حر عاملی، شیخ محمد بن حسن، وسائل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث، ج ۲، ۱۴۱۴ق، ج ۱۸.
۱۶. فیرحی، داود، نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران، سمت، ج ۳، ۱۳۸۴.
۱۷. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، ۱۴۰۸ق، ج ۱.